



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، نحمده و نستعينه و نستهديه و نؤمن به و نستغفره و نتوكل عليه و نصلي و نسلم علي حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه و حافظ سرّه و مبلغ رسالاته، سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و علي اله الأطيبين الأمجدين الأئمة الهداة المهديين سيما بقية الله في الأرضين. و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

همه ي برادران و خواهران نمازگزار و خودم را به رعايت تقواي الهي توصيه مي كنم. از آغاز اولين خطبه ي نمازجمعه، به دل و جان خود تقوا و پرهيزگاري را تلقين كنيم و از روزه ي ماه رمضان و فضاي معنوي و صفاي روحاني اين ماه استفاده كنيم ؛ بلكه دل ما به خصلت بزرگ تقوا تمايل و گرايش پيدا كند و بتوانيم به معناي حقيقي كلمه پرهيزگار و متقي باشيم.

امروز - بيست ويكم ماه رمضان - بنابر احتمال فراوان، هم روز قدر است، هم روز شهادت اميرالمؤمنين (عليه الصّلاةوالسلام) است. ديشب يكي از سه شب ممتاز در دوران سال بود ؛ شهبائي كه محتمل است شب قدر باشند. تنزل ملائكه ي الهي و تنزل روح در مثل ديشب يا يكي از دو شب ديگر اتفاق افتاده است يا مي افتد. خوشابه حال كساني كه با فرود فرشتگان الهي توانستند روح خود را فرشته گون كنند. حضور ملائكه ي الهي در روي زمين و در ميان ما مردم - كه فرمود: «تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر» - بايد بتواند ما را به نزديك شدن به خلق و خوي فرشته گون كمك كند. يقيناً در ميان بندگان خدا كساني بوده اند كه ديشب را شب خوبي گذرانده اند و چشم حقيقت بين و روح حقيقت ياب آنها حقايق شب قدر را ادراك كرده است. شايد كساني فرشته ها را به چشم ديده باشند. شما مردم عزيز هم در همه جا شب نوزدهم و شب بيست ويكم و ان شاءالله شب بيست وسوم را ساعات خوبي گذرانيد و مي گذرانيد. مي بينيم كه مردم ما، جوانهاي ما، زن و مرد ما با اين شبها حقيقتاً قصد پالايش خود را دارند ؛ دلها نرم مي شود، چشم ها اشكبار مي شود، روح ها لطيف مي شود ؛ روزه هم كمك كرده است. ما بايد اميدوار باشيم، دعا كنيم و بكوشيم از اين شبها براي عروج معنوي خود استفاده كنيم ؛ چون نماز معراج و وسيله ي عروج مؤمن است. دعا هم معراج مؤمن است، شب قدر هم معراج مؤمن است. كاري كنيم عروج كنيم و از مزبله مادي كه بسياري از انسانها در سراسر دنيا اسير و دچار آن هستند، هرچه مي توانيم، خود را دور كنيم. دلبستگي ها، بدخلي ها - خليقات غيرانساني، ضدانساني - روحيات تجاوزگرانه، افزون خواهانه و فساد و فحشا و ظلم، مزبله هاي روح انساني است. اين شبها بايد بتواند ما را هرچه بيشتر از اينها دور و جدا كند.

اما درباره ي شهادت امروز. اين شهادت، مصيبي نيست كه در برهه يي از زمان اتفاق افتاده باشد و الان ما به ياد آن اشك بريزيم ؛ نه، اين مصيبت هميشه ي زمان است. مصيبت شهيد كردن اميرالمؤمنين، اين «تهدمت والله اركان الهدى»، فقط براي آن زمان خسارت نيافريد ؛ براي طول تاريخ بشر خسارت ايجاد كرد. فاطمه ي زهرا (سلام الله عليها) بيست و پنج سال قبل از اين تاريخ در بستر بيماري به زنان مدينه فرمود اگر علي را بر سر كار مي گذاشتند، «لساربهم سيرا سَجْحاً» - «سَجْح» يعني هموار - راه زندگي را بر مردم هموار مي كرد. «لا يكلم حشاشه» ؛ نمي گذاشت - به تعبير من - اقتدار حكومت و روحيه ي حكومتي اسلام اندكي به پيكر جامعه ي اسلامي زخم بزند ؛ نمي گذاشت ذره يي آسيب ايجاد كند ؛ كار را پيش مي برد و از هر آسيبي هم جلوگيري مي كرد. بهترين شكل حكومت كردن اين است كه حكومت به مردم زخم نزد ؛ زندگي مردم را هم از لحاظ مادي و معنوي آباد كند. «ولا يكل سائرهُ و لا يملّ راكبه و لاورد هم منهلا غيرا صافيا رويّاً» ؛ اينها را فاطمه ي زهرا آن روز فرمود. اين واقعه بيست و پنج سال عقب افتاد ؛ ولي بالاخره امت اسلامي جمع شدند و اميرالمؤمنين را سر كار آوردند. اميرالمؤمنين در همين چند سال ؛ يعني از ذي حجه ي سال 35 تا ماه رمضان سال 40 - چهار سال و نه ماه يا ده ماه - كارهاي بزرگي انجام داد. كارهايي را پايه گذاري كرد كه اگر شمشير غدر و خيانت نمي بود و اين جنايت بزرگ به وسيله ي



ابن ملجم و عناصر پشت پرده ي اين جنايت صورت نمي گرفت، اميرالمؤمنين اين راه را ادامه مي داد و باز دنياي اسلام شايد تا قرن‌ها بيمه و تأمين مي شد. لذا مصيبتی که آن روز وارد شد، براي دنياي اسلام و تاريخ اسلام پُرخسارت بود. باز هم اين منهل روي صافي زلالي را که مي توانست دنياي اسلام را سيراب کند، از دسترس دنياي اسلام دور کردند؛ لذا مصيبت همیشه است.

کار مهمي که اميرالمؤمنين در اين مدت انجام داد، مي توان در يك جمله ي کوتاه گفت و من مختصري امروز اطراف آن توضيح مي دهيم. اميرالمؤمنين در اين مدت نشان داد که اصول اسلامي و ارزشهاي اسلامي يي که در دوران انزوای اسلام و در دوران کوچکي جامعه ي اسلامي به وجود آمده بود، در دوران رفاه و گسترش و اقتدار و پيشرفت و توسعه ي مادي جامعه ي اسلامي هم قابل پياده شدن است. اگر به اين نکته توجه کنيم، خيلي مهم است. مسأله ي امروز ما هم همینهاست. اصول اسلامي، عدالت اسلامي، تکریم انسان، روحیه ي جهاد، سازندگی اسلامي، مباني اخلاقي و ارزشي اسلام در دوران پيغمبر با وحی الهي نازل شد و تا آن حدی که ممکن بود، به وسیله ي پيغمبر در جامعه ي اسلامي اعمال شد. اما جامعه ي اسلامي زمان پيغمبر مگر چه بود؟ تا ده سال فقط يك مدینه بود؛ يك شهر کوچک چند هزار نفري. بعد هم که مکه و طائف را فتح کردند؛ يك منطقه ي محدود با يك ثروت بسيار محدود، با فقر همه گیر و امکانات بسيار کم در اختيارشان بود. ارزشهاي اسلامي در چنين محيطي پايه گذاري شد. از آن روزي که پيغمبر از دنيا رفت، بيست و پنج سال گذشته است. در اين بيست و پنج سال، وسعت کشور اسلامي صدها برابر شده؛ نه دو برابر و سه برابر و ده برابر. يعني آن روزي که اميرالمؤمنين به حکومت رسيد، از آسیاي ميانه تا شمال آفريقا - يعني مصر - در حيطه ي قدرت حکومت اسلام بود. از دو دولت بزرگ همسايه ي دولت اسلامي اول کار - يعني ايران و روم - يکي بکلي منهدم شده بود، که حکومت ايران بود، و تمام سرزمين ايران آن روز در اختيار اسلام قرار گرفته بود. بخش عمده يي از سرزمين روم هم - که شامات و فلسطين و موصل و بقيه ي جاها بود - در اختيار اسلام قرار گرفته بود. چنين رُقعۀ ي وسيعي در اختيار اسلام بود؛ بنابراین ثروت زيادي به وجود آمده بود؛ ديگر فقر و کمبود و کم غذايي وجود نداشت؛ طلا رايج شده بود، پول زياد شده بود، ثروتهاي فراوان به وجود آمده بود؛ لذا کشور اسلامي ثروتمند شده بود. خيلي ها از رفاه بيش از اندازه ي لازم برخوردار شده بودند. اگر علي را از اين وسط حذف مي کرديم، ممکن بود تاريخ اين طور قضاوت کند که اصول اسلامي و ارزشهاي نبوي خوب بود؛ اما در همان دوره ي مدینه النبي؛ همان دوره ي کوچکي و فقر جامعه ي اسلامي؛ اما بعد از آن که جامعه ي اسلامي بزرگ شد و با تمدنهای گوناگون آميخته شد؛ از ايران و روم فرهنگها و تمدنهای مختلف وارد زندگي مردم شدند و ملت‌های گوناگون همه زیر چتر جامعه ي اسلامي قرار گرفتند، ديگر آن اصول کافي نيست و نمي تواند کشور را اداره کند. اميرالمؤمنين در اين پنج سال با عمل و سیره و شيوه ي حکومت خود نشان داد که نه، همان اصول درخشان صدر نبوت - همان توحيد، همان عدل، همان انصاف و مساوات، همان برابري بين انسانها - با خليفه ي مقتدري مثل اميرالمؤمنين قابل اجراست. اين، چيزي است که در تاريخ مانده است. هرچند بعد از اميرالمؤمنين اين روش ادامه داده نشد، اما ايشان نشان داد که اگر حاکم اسلامي و مديران جامعه و مديران مسلمان تصميم داشته باشند؛ بنا داشته باشند و اعتقاد راسخ داشته باشند، مي توانند همان اصول را در دوران گسترش منطقه ي حکومت اسلامي و پديد آمدن شرايط گوناگون و جديد زندگي، باز هم اجرا کنند و مردم را از آن بهره مند نمايند. اين، مسأله ي امروز ما هم هست. عده يي خيال مي کنند شعارهاي انقلاب؛ شعار عدالت، شعار جهاد، شعار دين، شعار استقلال، شعار خودکفايي؛ شعارهایی که مردم را به شوق آورد، وارد صحنه کرد، رژيم طاغوت را ساقط کرد و مردم هشت سال در جنگ مقاومت کردند، کهنه شده و قابل پياده شدن نيست؛ نه، ممکن است ما کهنه شده باشيم و اقتدار و صلابت خود را از دست داده باشيم. ما سست شديم؛ آن اصول با قوت و صلابت خود باقي است. ما اگر با ايمان لازم، با مديريت کافي، با شوق و اميد، با مقهور نشدن در مقابل شيوه ها و کلک‌های سياسي و تبليغاتي دشمنان وارد ميدان شويم، همان اصول، امروز جلوه ي بيشتري خواهد داشت. معلوم است؛ عدالت اجتماعي در يك جامعه ي ده، پانزده هزار نفري مدینه کجا، عدالت اجتماعي در يك جامعه ي چندين ده ميليوني و چندين صد ميليوني حکومت دوران اميرالمؤمنين کجا؟ و اميرالمؤمنين اين کارها را کرد.



من چند مورد از اقدامات امیرالمؤمنین را - که در بیانات آن بزرگوار منعکس است - در این جا عرض می کنم ؛ هزاران مورد از این قبیل، در زندگی امیرالمؤمنین وجود دارد. مردم آمدند اصرار و بیعت کردند ؛ اما حضرت قبول نمی کرد. اصرار مردم زیاد شد. همه، بزرگان، کوچکان، رؤسا و صحابه ی قدیمی گفتند نه، فقط علی بن ابی طالب باید باشد و غیر از او کسی نمی تواند. آمدند و به اصرار حضرت را بردند. حضرت فرمود پس به مسجد برویم. حضرت روی منبر رفت و خطبه خواند و در این سخنرانی حرف خودش را بیان کرد. امیرالمؤمنین فرمود: اموالی که تا امروز افراد برگزیده و محترمشان بیجا و بناحق تصرف کرده اند، هر جا من به این اموال دست پیدا کنم، اینها را به بیت المال برمی گردانم. در طول این چند سال کسانی توانسته بودند پولهایی را از بیت المال به نفع خودشان بردارند. فرمود من همه اینها را برمی گردانم ؛ «لو وجدته قد تزوج به النساء» ؛ حتی اگر ببینم مهر زنهایتان قرار داده اید، یا «و ملک به الاماء» ؛ برای حرمسراهای خودتان کنیز خریده اید. «لرددته» ؛ به بیت المال برمی گردانم. مردم و بزرگان بدانند که روش من این است.

بعد از چند روز مخالفتها شروع شد. البته مردم مستضعف و طبقه ی مظلوم جامعه از خدا می خواهند چنین روشی به کار گرفته شود ؛ لیکن متنفذان و کسانی که خودشان مخاطب واقعی این مطلب بودند، بدیهی است که ناراضی بودند. نشستند جلسه تشکیل دادند و گفتند این چه کاری است که علی می خواهد انجام دهد. ولیدبن عقبه - همان کسی که زمان عثمان استاندار کوفه بود - از طرف آنها بلند شد پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت یا علی! بیعت ما با تو شرط دارد ؛ «و نحن نبایعک الیوم علی ان تضع عنا ما اصبناه من المال فی ایام عثمان» ؛ شرط ما این است که به پولهایی که ما به دست آورده ایم، دست نزنی و به دستاوردهای ما در دوران قبل از خودت کاری نداشته باشی. بعد از ولیدبن عقبه، طلحه و زبیر آمدند. البته حساب ولیدبن عقبه از طلحه و زبیر جداست. ولیدبن عقبه در واقع جزو تازه مسلمانهاست ؛ خانواده اش ضداسلام و ضدانقلاب بودند و با اسلام جنگیده بودند ؛ بعد هم که اسلام غالب شد، اواخر زمان پیغمبر، او هم مثل دیگران از بنی امیه اسلام آورد ؛ اما طلحه و زبیر جزو سابقین اسلام و جزو یاران نزدیک پیغمبر بودند. طلحه و زبیر هم - که بزرگان آن روز اسلام و جزو بقایای اصحاب پیغمبر بودند - خدمت امیرالمؤمنین آمدند و حرفهای گله آمیزی زدند ؛ از جمله گفتند: «انک جعلت حقنا فی القسم کحق غیرنا» ؛ تو ما را با دیگران در تقسیم بیت المال یکسان کردی ؛ «و سویت بیننا و بین من لا یمثلنا» ؛ ما را با کسانی که شبیه ما نیستند، در دادن اموال بیت المال یکی قرار دادی. این چه وضعی است؟ چرا امتیاز قائل نیستی؟ «من لا یمثلنا فیما افاء الله تعالی بأسیافنا و رماحنا» ؛ با شمشیر ما اینها به دست آمد ؛ ما بودیم که اسلام را پیش بردیم ؛ ما بودیم که زحمت کشیدیم و تلاش کردیم ؛ حالا تو ما را با کسانی که تازه آمده اند و عجمی و جزو کشورهای مفتوح هستند، یکسان قرار داده ای؟

جواب امیرالمؤمنین به ولیدبن عقبه را من ندیده ام - تاریخ ثبت نکرده است - اما جواب دیگران را داد. حضرت بالای منبر رفت و جواب تنیدی داد. راجع به مسأله ی تقسیم مساوی بیت المال فرمود: «فان ذلک امر لم احکم فیه بادئ بدء» ؛ من که بنیانگذار چنین روشی نیستم ؛ «قد وجدت انا و انتما رسول الله صلی الله علیه و اله یحکم بذلک» ؛ هم من و هم شما بودیم و دیدیم پیغمبر این طور عمل می کرد. من کار تازه یی نکرده ام ؛ همان کار پیغمبر را دارم دنبال می کنم ؛ می خواهم همان ارزشها و همان پایه های اعتقادی و عملی جامعه را در این دوران مستقر کنم. و علی مستقر کرد و می کرد ؛ هزینه اش را هم امیرالمؤمنین پرداخت. هزینه ی این کار، وقوع سه جنگ بود. امیرالمؤمنین ایستاد. بدیهی است که امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش می دانست ؛ اما بعد از رحلت پیغمبر این طور نشد ؛ در مقابل چیزی که حق خود می دانست، بیست و پنج سال هیچ حرکتی نکرد ؛ اگر کسانی هم خواستند حرفی بزنند، آنها را آرام نگه داشت. «انک لقلق الوضین ترسل فی غیر سدد»، «ودع عنک نهبا صیح فی حجراته» ؛ از این مطالب امیرالمؤمنین دارد. امیرالمؤمنین در مقابل آن مسأله بیست و پنج سال عکس العمل نشان نداد ؛ اما در مقابل قضیه یی که بظاهر کمتر از آن قضیه به نظر می رسد - مسأله ی عدالت اجتماعی، مسأله ی احیای اصول نبوی، دوباره بنا کردن بنای اسلامی مستحکمی که پیغمبر گذاشته بود - امیرالمؤمنین سه جنگ را تحمل کرد ؛ جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان. ببینید این کار به نظر امیرالمؤمنین چقدر مهم بود. کار بزرگ امیرالمؤمنین



این است.

امیرالمؤمنین در همین زمینه یک جمله ی دیگر دارد. بد نیست ما با معارف علوی یک خرده آشنا شویم. ایشان می فرماید: «لا تمن انکم راعیة الحق لعهدٍ عن اقامة الحق علیه»؛ یعنی اگر کسی انسان مؤمنی است، انسان مجاهد فی سبیل الله است، زحمات زیادی داشته، جبهه بوده و کارهای بزرگی کرده، رعایت حق او بر شما واجب است. اگر در جایی این شخص تخطی و حقی را ضایع کرد، شما که مدیر و مسؤول هستید، نباید آن حق واجب، مانع بشود از این که در موردی که تخطی کرده، حق اجرا نشود. بنابراین مسائل را از هم جدا کنید. اگر کسی آدم خوبی است، شخص باارزشی است، سابقه ی خوبی دارد و برای اسلام و کشور هم زحمت کشیده؛ خیلی خوب، حق او مقبول و محفوظ و ما مخلص او هستیم؛ اما اگر تخطی کرد، رعایت آن حق نباید موجب شود تخلفی که انجام داده، نادیده گرفته بشود. این، منطق امیرالمؤمنین است.

شاعری به نام نجاشی، از شاعران و مداحان امیرالمؤمنین؛ کسی که در جنگ صفین بهترین شعرها را در تحریر و تشویق مردم در مقابل معاویه سروده و از علاقه مندان امیرالمؤمنین و در حزب ایشان است و از لحاظ اخلاص و ولایت پذیری و سوابق، کارش مشهور است، در روز ماه رمضان مشروب خورد. وقتی امیرالمؤمنین مطلع شد، فرمود حد شراب معلوم است؛ او را بیاورید تا حد جاری شود. امیرالمؤمنین در مقابل چشم مردم او را حد شراب زد؛ هشتاد ضربه ی شلاق. خانواده و قبیله ی او پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! تو ما را بی آبرو کردی. این که جزو جماعت تو بود؛ جزو دوستان تو بود - به تعبیر امروز - جزو جناح تو بود. فرمود من کاری نکردم؛ مسلمانی تخلفی کرد و حدی از حدود الهی بر او واجب شد و من آن حد را به جا آوردم. البته نجاشی بعد از آن که شلاق را از علی خورد، گفت حالا که این طور است، بعد از این می روم برای معاویه شعر می گویم. بلند شد از کنار امیرالمؤمنین رفت و به اردوگاه معاویه ملحق شد. امیرالمؤمنین هم نفرومود نجاشی از دست ما رفت و حیف شد؛ او را نگه داریم؛ نه، رفت که رفت! البته اگر می ماند، بهتر بود. منطق و روش امیرالمؤمنین اینها بود. به یاران نجاشی فرمود: «فهل هو الا رجل من المسلمين انتهک حرمة من حرم الله فأقمنا علیه حداً کان کقارته»؛ حدش را جاری کردیم، گناهش ریخت.

یک نفر از قبیله ی بنی اسد - که با امیرالمؤمنین قوم و خویش هم بودند - بر او حدی واجب شده بود. چند نفر از علاقه مندان امیرالمؤمنین که هم قبیله ی آن شخص بودند، گفتند پیش ایشان برویم و بالاخره قضیه را حل کنیم. اول پیش امام حسن مجتبی آمدند تا آن حضرت را پیش پدرش واسطه کنند. امام حسن فرمود: لزومی ندارد من بیایم؛ خود شما بروید؛ پدرم امیرالمؤمنین شما را که می شناسد. خودشان پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند ما چنین وضعیتی داریم؛ کمکی بکن. حضرت در جواب اینها فرمود: هر کاری که اختیارش با من باشد، من حرفی ندارم؛ انجام می دهم. اینها خوشحال شدند و بیرون آمدند. در راه به امام حسن (علیه السلام) برخورد کردند. امام حسن فرمود: چه کار کردید؟ گفتند: الحمدلله خوب شد؛ امیرالمؤمنین به ما وعده داد. فرمود: امیرالمؤمنین به شما چه گفت؟ گفتند: امیرالمؤمنین گفت هر کاری در اختیار من و متعلق به من باشد، برایتان انجام می دهم. امام حسن مثلاً لبخندی زدند و فرمودند: پس هر کاری که در صورت حد خوردن او باید انجام دهید، بروید انجام دهید! بعد هم امیرالمؤمنین او را حد زد. آمدند گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا بر این شخص حد جاری شد؟ گفت: حد که در اختیار من نیست؛ حد حکم الهی است؛ من گفتم آنچه در اختیارم هست، برایتان انجام می دهد؛ حد که در اختیار من نیست. تازه بنی اسد جزو دوستان و مخلصین امیرالمؤمنین بودند. زندگی امیرالمؤمنین این طوری بود. درباره ی قضای او، لباس او، وضع معیشت او و فرزندان او خیلی چیزها نقل شده است. راوی می گوید رفتم دیدم امام حسن و امام حسین نشسته اند و دارند غذا می خورند. غذای آنها عبارت بود از نان و سرکه و سبزی. گفتم آقا زاده ها! شما امیر هستید؛ شما خانواده ی حکومتید؛ پسر امیرالمؤمنین هستید؛ در بازار هم این همه آذوقه هست. «و فی الرّحبة ما فیها»؛ در رحبه - نزدیکی کوفه - این همه جنس ریخته اند و مردم دارند استفاده می کنند؛ شما آقا زاده ها غذایتان این است؟ رو به او کردند و گفتند: «ما اغفلک عن امیرالمؤمنین»؛ تو از امیرالمؤمنین غافل ی؛ برو زندگی او را ببین! آن حضرت با خانواده ی خودش هم این طوری بود.



ماجرای زینب کبری را شنیده اید ؛ عاریه گرفتن از ابورافع. ماجرای عقیل را شنیده اید که پیش حضرت آمد و چیزی خواست: «صاع من بر» ؛ یک مقدار سهمیه ی اضافه ی گندم خواست. بعد حضرت آن حدیده ی مُحَمَات - آهن گداخته - را برداشت و نزدیک او برد - البته به او نزد - و او را تهدید کرد و خواسته اش را نپذیرفت. عبدالله بن جعفر - برادرزاده و داماد حضرت ؛ شوهر جناب زینب - خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دستم تنگ است ؛ مجبورم از وسایل زندگی ام بفروشم ؛ چیزی به من کمک کن. حضرت قبول نکرد و فرمود: مگر به من بگویی عمویت برود دزدی کند و از مال مردم به تو بدهد. امیرالمؤمنین شاخص حکومت در یک جامعه ی پیشرفته، وسیع، متمدن و ثروتمند، مثل زمان ایشان نسبت به زمان پیغمبر را معین کرد. همه چیز پیش رفته بود. امیرالمؤمنین با رفتار خود خواست اثبات کند که در این وضعیت هم می شود همان اصول را زنده کرد. این، کار بزرگ امیرالمؤمنین است. اصل معنویت، اصل عدالت، اصل جهاد، اصل سازندگی مردم، اصل مدیریتهای شایسته و لایق و مؤمن - که زندگی امیرالمؤمنین پُر است از حوادث و قضایایی که شما مردم در طول سالهای متمادی از هر بخشی چیزهایی را به عنوان داستان و روایت و کلام امیرالمؤمنین می شنوید و شنیده اید - همه ی اینها نشان دهنده ی این حقیقت است ؛ جمع بندی اش این است که امیرالمؤمنین می خواهد به دنیا نشان دهد که این اصول اسلامی در همه ی شرایط قابل پیاده شدن است. واقع قضیه هم همین است. چند روز قبل در جمعی گفتم اصول اسلامی شکل لباس امیرالمؤمنین نیست که اگر امیرالمؤمنین لنگ می بست یا پیراهن می پوشید، امروز لازم باشد ما هم همان کار را بکنیم ؛ اصول اسلامی عبارت است از عدالت، توحید، انصاف با مردم، ارج نهادن به حقوق مردم، رسیدگی به حال ضعفا، ایستادگی در مقابل جبهه های ضداسلام و دین، پافشاری بر مبانی حق و اسلام و دفاع از حق و حقیقت. اینها در همه ی زمانها هم قابل پیاده شدن است. البته امروز وقتی ما این حرفها را می زنیم، در حقیقت از قله حرف می زنیم. چه کسی می تواند حتی تصور کند که به امیرالمؤمنین شباهت پیدا کند؟ نه، هیچ کس شبیه امیرالمؤمنین نمی شود. امام سجاد که نوه ی امیرالمؤمنین بود و مقام عصمت داشت، وقتی به ایشان گفتند تو این قدر عبادت می کنی، فرمود عبادت ما کجا و عبادت علی کجا؟ یعنی امام عابد سجاد می گوید من با علی قابل مقایسه نیستم. بین امام سجاد و بهترین عباد و زهاد زمان ما هم هزاران فرسخ فاصله است. امیرالمؤمنین الگو و قله و جهت حرکت را نشان داد و شاخص را معین کرد ؛ حالا به هر جا توانستیم برسیم. نظام اسلامی، نظام عدل و انصاف و رسیدگی به مردم و احترام به حقوق انسانها و مقابله ی با ظلم قوی به ضعیف است. مشکلات مهم بشر در طول تاریخ اینهاست. بشریت همیشه گرفتار این مشکلات بوده و هنوز هم گرفتار است. امروز شما ببینید، قلدرها و زورمندهای دنیا مدعی همه ی دنیا هستند. ملتها به خاطر همین زورگویی ها ضربه می خورند و زندگی هایشان سخت می شود. اسلام و منطق امیرالمؤمنین و منطق حکومت علوی مقابله ی با این چیزهاست ؛ چه در داخل یک جامعه که زورمندی بخواهد ضعیفی را ببلعد، چه در سطح جهانی و بین المللی.

من در پایان این خطبه نکته یی را اضافه کنم و آن این که امیرالمؤمنین را مایه ی اختلاف بین شیعه و سنی و فرقه های اسلامی قرار ندهید. امیرالمؤمنین نقطه ی وحدت است، نه نقطه ی افتراق. برادران و خواهران ما در سرتاسر کشور به این حرف اطمینان کنند. اطلاعات ماها از حوادث خیلی زیاد است. من بعین می بینم دستهای بسیار فعالی درکارند برای ایجاد اختلافات مذهبی ؛ جنگ شیعه و سنی ؛ نفرت مذاهب اسلامی از یکدیگر. کتاب نوشته می شود علیه شیعه، کتاب نوشته می شود علیه سنی. وقتی دنبال می کنیم، می بینیم پول هر دوی این کتابها از آن طرف مرزها و از یک جا آمده است. هر مذهبی عقاید و استدلال خود را دارد. در پشت میز استدلال و مباحثه، هرکس توانست غالب بشود، غالب بشود ؛ اما فضای جامعه را نباید فضای جنگ و دعوا و منافرت قرار داد. امیرالمؤمنین محور وحدت است. همه ی دنیای اسلام در مقابل امیرالمؤمنین خاضع اند ؛ شیعه و سنی ندارد. یک گروه کوچک به نام نواصب، دشمنان امیرالمؤمنین بودند. در طول تاریخ اسلام، هم در دوران اموی و هم دوران عباسی گروههایی دشمن امیرالمؤمنین بودند ؛ اما عامه ی دنیای اسلام - چه سنی مذهب، چه شیعه مذهب - امیرالمؤمنین را تجلیل می کنند. شما ببینید ائمه ی فقهی اهل سنت درباره ی امیرالمؤمنین شعر مدح دارند. اشعار معروفی که گفته می شود، مال شافعی است. امام شافعی درباره ی امیرالمؤمنین اشعار مدح آمیز دارد. نه فقط



درباره ی امیرالمؤمنین، بلکه درباره ی همه یا اغلب ائمه اینها خاضع اند. برای ما شیعیان، مقام و موقعیت این بزرگوارها شفاف و روشن و واضح است؛ اما نتوانستند برای خودشان این مسائل را روشن کنند. در مقام بحث و مجادله ی علمی و بحث علمی این چیزها قابل روشن شدن است. منطق ما خیلی قوی است؛ اما عده یی امروز در عراق، در نقاط مختلف دنیای اسلام و بخصوص در ایران سعی شان این است که دعوا بپردازند. ما می بینیم که قضیه از کجاها دارد آب می خورد.

امروز، روز شهادت امیرالمؤمنین است. من می خواهم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. «صلى الله عليك يا اميرالمؤمنين». خوشابه حال کسانی که امروز در نجف و در کنار مرقد امیرالمؤمنین هستند و می توانند به آن قبر مطهر و پاک از نزدیک سلام کنند. ما هم از دور بار دیگر عرض می کنیم: «السلام عليك يا اميرالمؤمنين، السلام عليك يا امام المتقين، السلام عليك يا سيد الوصيين». بعد از آن که در سحر روز نوزدهم آن فاجعه ی کبری اتفاق افتاد، صدای هانت غیبی همه جا را گرفت: «تهدمت والله ارکان الهدي». مردم کوفه و بندریج بعضی شهرهای دیگری که آن روز ممکن بود به آنها خبر برسد، در حال اضطراب دایمی بودند. امیرالمؤمنین در کوفه خیلی محبوب بود؛ علی را دوست می داشتند. زن و مرد، کوچک و بزرگ، بخصوص بعضی اصحاب نزدیک امیرالمؤمنین خیلی مضطرب بودند. مثل دیروز عصری، روز قبل از شهادت آن بزرگوار، اطراف خانه ی امیرالمؤمنین جمع شده بودند. امام حسن مجتبی - طبق نقلی که شده است - دیدند مردم مضطربند و مشتاقند بیایند امیرالمؤمنین را عیادت کنند. فرمود: برادران و مؤمنان! حال امیرالمؤمنین مساعد نیست؛ نمی شود آن بزرگوار را ببینید؛ متفرق شوید و بروید. مردم را متفرق کردند و رفتند. اصبع بن نباته می گوید: هر کاری کردم، دیدم طاقت این را که از کنار خانه ی امیرالمؤمنین بروم، ندارم؛ لذا من ماندم. اندکی گذشت، امام حسن بیرون از خانه آمدند و تا چشمشان به من افتاد، گفتند: اصبع! مگر نشنیدی گفتم بروید؟ نمی شود ملاقات کرد. گفتم یابن رسول الله! من دیگر طاقت ندارم؛ قادر نیستم از این جا دور شوم. اگر بشود، من یک لحظه بیایم امیرالمؤمنین را ببینم. امام حسن داخل رفتند و آمدند و اجازه دادند. اصبع می گوید داخل اتاق شدم، دیدم امیرالمؤمنین روی بستر بیماری افتاده و محل زخم را با پارچه ی زردی بسته اند؛ اما من نتوانستم بفهمم این پارچه زردتر است یا رنگ روی امیرالمؤمنین! حضرت گاهی بیهوش می شدند، گاهی به هوش می آمدند. در یکی از دفعاتی که به هوش آمدند، دست اصبع را گرفتند و حدیثی نقل کردند. «ارکان الهدي» که می گویند، این است. در لحظه ی آخر زندگی و با این حال خراب هم دست از هدایت برنمی دارد. حدیث مفصلی برای او گفتند و بعد بیهوش شدند. دیگر نه اصبع بن نباته و نه هیچ کدام از اصحاب امیرالمؤمنین بعد از این روز دیگر علی را زیارت نکردند. علی در همین شب بیست و یکم به جوار رحمت الهی رفت و دنیایی را داغدار و تاریخی را سیاهپوش کرد.

پروردگارا! به محمد و آل محمد صلوات و رحمت و دروهای بی پایان خود را بر روح مطهر امیرالمؤمنین نثار بفرما؛ ما را از پیروان و شیعیان واقعی او قرار بده. پروردگارا! ملت اسلام، ملت ایران و همه ی ملت‌های مسلمان را از شرّ اشرار و دشمنان حق و حقیقت و عدالت محفوظ بدار؛ ملت ایران را در همه ی میدانها پیروز کن؛ ارواح شهدای ما را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما؛ روح مطهر امام بزرگوار را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما.

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم یکن له کفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و علي اله الأطيبين الأطهرين سيما علي اميرالمؤمنين و صديقة الطاهرة سيده نساء العالمين والحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و علي بن محمد والحسن بن علي والخلف القائم الهادي المهدي حججك علي عبادك و امنائك في بلادك و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين و استغفر الله لي و لكم.

در خطبه ی دوم، ان شاء الله اگر بشود، دو مطلب را کوتاه عرض کنم. بعد هم جملاتی خطاب به برادران عرب نوشته



ام که آن را هم می خوانم.

آن دو مطلبی که عرض می کنم، یکی مربوط به جنجالهای مسأله ی هسته یی است، یکی درباره ی مسأله ی قدس ؛ مسأله ی فلسطین و راهپیمایی که ان شاءالله جمعه ی آینده ملت ایران و ملت های دیگر با صلابت و قدرت آن را انجام خواهند داد.

در واقع این جنجالی که مخالفان در دنیا راجع به جنجال هسته یی راه انداختند، یک حرف بی منطق است و انگیزه ی امریکا را می شود فهمید ؛ روشن است. دیگرانی هم که در این میدان یقه چاک می کنند، بعضی زیر نفوذ امریکایند، بعضی هم دچار توهمند ؛ ولی انگیزه ی امریکا و کسانی که دشمن ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی اند، روشن است. انگیزه ی دشمنان چیست؟ من در یک جمله ی کوتاه عرض کنم: هر چیزی که بتواند یک ملت را به استقلال و به اقتدار ملی و خودجوش و درون زا برساند، آن چیز مبعوض مراکز قدرتی است در دنیا که همه ی دنیا را برای خودشان می خواهند ؛ نظام سلطه این طور است.

در نظام سلطه، مراکز سلطه ی جهانی به همه ی دنیا به چشم طعمه نگاه می کنند ؛ همه چیز باید در اختیار آنها قرار بگیرد: منابع مالی دنیا، منابع ثروت دنیا، بازارها و قدرت کار دنیا ؛ نظام سلطه اصلاً پایه اش این است. نظام سلطه در واقع زنجیره یی از دولتها و قدرتهایند ؛ اما پشت سر این دولتها، کمپانی ها، مراکز اقتصادی و مراکز مالی هستند ؛ تعیین کننده ی سیاستها امروز در نهایت آنها هستند. فرض بفرمایید آن کمپانی هایی که هیأت حاکمه ی کنونی امریکا دنباله رو و تابع آنهاست، اگر بخواهند در خاورمیانه دست و پای باز کنند ؛ ثروت جدیدی پیدا کنند یا احتمالاً از ورشکستگی های خودشان جلوگیری کنند، یا بر منابع نفتی در منطقه ی خاورمیانه دسترسی پیدا کنند، یا از منافع سرمایه دارهای صهیونیسم و دولت صهیونیستی حمایت کنند و به خاطر همه ی اینها احتیاج به حضور قوی در خاورمیانه داشته باشند، چه کار می کنند، جنگ عراق را طراحی می کنند. طراحی یک جنگ ؛ طراحی یک حضور نظامی با این همه خسارت. وقتی که سلسله وار دنبال می کنید، می رسد به مطامع و اغراض آمیخته ی اقتصادی و سیاسی قدرتهایی که پشت پرده ی سیاستهای مقتدر دنیا تلاش و فعالیت می کنند.

با این محاسبه، هر کشوری هرگونه حرکتی بکند که به استقلال ملی و به رشد و توسعه ی درون زای آن کشور کمک بکند، از نظر آنها مبعوض است. آنها صنعت را حاضرند بدهند ؛ اما صنعت وابسته را ؛ هواپیما را حاضرند بدهند ؛ اما به آن کشوری که قطعات یدکی را حتی باز هم نکند که ببیند چیست ؛ مهندس خوشان آن قطعه را ببندد و قطعه ی خراب را به مراکز اصلی ببرد ؛ همان طور که در زمان رژیم طاغوت در ایران معمول بود. انرژی هسته یی، البته به معنای نیروگاه هسته یی - نه آن کارخانه های مولد - را حاضرند به رژیمی مثل رژیم وابسته ی طاغوتی پهلوی بدهند ؛ چون آن رژیم در مشقت خودشان است و برای خودشان است ؛ اما نوبت به جمهوری اسلامی که می رسد، حاضر نیستند این کار را بکنند ؛ اما وقتی جمهوری اسلامی که اگر آنها حاضر نشدند سوخت به او بدهند، می رود با جوانان، مهندسان، دکترها و تحصیل کرده هایش شب و روز کار می کند و با یک مدیریت خوب، خودش فناوری تولید سوخت را کسب می کند و به دست می آورد، برایشان تلخ است ؛ برایشان مطلوب نیست ؛ لذا با آن مقابله می کنند.

ملاحظه کنید! نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد ؛ قدرتهای مسلط دنیا در آن روز می فهمیدند که نظام جمهوری اسلامی برای مقاصد قدرت طلبانه ی آنها یک تهدید است ؛ این را درک می کردند، لذا از اول با او مخالفت کردند ؛ اما این تهدید به خاطر خود کشور ایران نبود، بلکه به خاطر این بود که جمهوری اسلامی حرف نو و حرف تازه یی است ؛ در دنیای اسلام و در عرصه ی سیاست بین الملل، حرف و ایده های نو جمهوری اسلامی، جزو ایده های جذاب است و خیلی از مبانی آنها را متزلزل می کند. آنها این مسائل را می دانستند ؛ لیکن به خودشان تسلا می دادند که جمهوری اسلامی قادر بر ماندن نیست ؛ چون در دنیایی که علم و فناوری حرف اول را می زند و ثروت هم از راه علم و فناوری به دست می آید، وقتی کشوری از لحاظ علمی و فناوری توانایی نداشت و محاصره هم شد ؛ نگذاشتند به آن برسد، به خودی خود خواهد خشکید ؛ مثل درختی و نهالی که به آن آب و هوا ندهی ؛ بتدریج می خشکد و احتیاجی نیست که آن را قطع کنید ؛ خودش از بین می رود. آنها درباره جمهوری اسلامی این طور خیال می کردند ؛ لذا در اوایل



انقلاب می گفتند تا دو ماه دیگر، گاهی می گفتند تا یک سال دیگر و گاهی می گفتند تا پنج سال دیگر، جمهوری اسلامی رفتنی و نابودشدنی است! مرتب به خودشان وعده می دادند. آنها هم محاصره ی اقتصادی کردند، هم محاصره ی علمی کردند، هم محاصره ی فناوری و تکنولوژیک کردند، هم جنگ را تحمیل کردند، هم از طرف مقابل ما در جنگ، هرچه توانستند حمایت کردند و کمکش کردند که بلکه بتوانند این مشکلات را آوار کنند روی سر جمهوری اسلامی و آن را از بین ببرند؛ اما حالا می بینند که بعد از بیست و پنج سال، جمهوری اسلامی از زیر آوارها قد کشیده و بیرون آمده؛ روی پای خودش ایستاده و به خود متکی و امیدوار است و به آینده خوش بین و در زمینه ی علمی و فناوری هم پیشرفت کرده است؛ اینها واقعیاتی است؛ این واقعیات را آنها می فهمند و می دانند که در بعضی از زمینه های بسیار مهم و حساس، رتبه های اول را در دنیا به دست آورده است.

الان دهها کشور از سوخت هسته یی استفاده می کنند؛ اما کشورهایی که سوخت هسته یی را می توانند تولید بکنند - که امروز در جریان همین مسأله، این جنجال هسته یی ایران را راه انداختند - خیلی معدودند؛ شاید حدود ده کشورند، که یکی از آنها ایران است.

همین مسأله ی سلولهای بنیادی - که من چند بار تا حالا آن را مطرح کرده ام - که جوانهای مؤمن، متعبد و انقلابی ما در آزمایشگاههای خودشان توانسته اند سلولهای بنیادی را تولید، تکثیر و منجمد کنند و به کار ببرند؛ قلب درست کنند؛ به قلب تزریق کنند؛ به مغز استخوان تزریق کنند، جزو کارهای پیچیده و پیشرفته و مهم دنیاست که وقتی در حدود هفت، هشت ماه قبل سمیناری تشکیل شد و دانشمندان جهانی آمدند و از نزدیک این مسائل را دیدند، باورشان نمی آمد؛ حیرت کردند و اعتراف کردند که کار بسیار بزرگی انجام گرفته؛ تلویزیون اعترافهای آنها را پخش کرد. در این کار ایران جزو ده کشور اول دنیاست؛ ما پیش رفته ایم.

در همین قضایای کارهای زیربنایی، باید بگویم از اولی که سدسازی به این کشور وارد شد تا وقتی که طاعوت از این کشور ازاله شده، دوازده سد، آن هم به دست خارجیها، ساخته شده بود که بعضی از آنها اشکالات فنی فراوان داشت؛ اما در دوران انقلاب بیش از هفتاد سد طراحی شده که بسیاری از اینها ساخته شده و دهها سد هم الان از انواع و اقسام بزرگ و کوچک، بتونی و خاکی در حال ساخته شدن است که به طور مرتب ساخته و آبگیری می شود. در این حد انبوه سازی سد، آن هم با فناوری بومی و صددرصد به دست متخصصان بومی - آن طور که به من گزارش کردند - باعث شده که ما یکی از پنج، شش کشوری باشیم که می تواند با این کیفیت سدهای بزرگ را، آن هم با این حجم انبوه، به وجود بیاورد و بسازد.

در زمینه ی صنایع نظامی، در زمینه ی صنایع گوناگون، در زمینه ی تولید کارهای زیربنایی، در زمینه ی تولید فرهنگ، از این قبیل فراوان است. علی رغم این که در داخل موریانه هایی را می خواهند به پایه های مستحکم بنای فرهنگی ما بیندازند که عملاً هم کارهای زشتی را در زمینه ی فرهنگی انجام می دهند - این گفته شده باشد؛ معلوم باشد - امروز فرهنگ اصیل و فلسفه ی اسلامی و دانشهای فرهنگی اسلامی در سطح دنیا بمرور در حال پیشرفت است؛ چشمهایی را خیره کرده. امروز فلسفه ی صدرايي ما چشمهایی را در دنیا به خودش خیره کرده؛ آنها اظهار اعجاب می کنند؛ تحسین می کنند.

می بینند که جمهوری اسلامی از زیر این آوارها سر بلند کرده و آن چه که توقع داشتند تا در زیر این آوارها خفه اش کنند، حالا با سینه ی سپر، با یک ملت زنده و با این همه جوان ایستاده و تهدیدها را به چیزی نمی گیرد. دشمن از این جهت عصبانی است، بنابراین تهمت می زنند که می خواهند سلاح اتمی درست کنند! نه، ما به فکر سلاح اتمی نیستیم. من بارها گفته ام سلاح اتمی ما این ملتند؛ سلاح اتمی ما این جوانهایند. ما سلاح اتمی نمی خواهیم. آن نظامی که این همه جوان مؤمن و این ملت یکپارچه را دارد، احتیاج به سلاح اتمی ندارد. سلاح اتمی، تولیدش، نگه داشتنش و به کار بردنش، هر کدامی یک اشکالی دارد؛ ما نظر شرعی خودمان را هم گفته ایم؛ روشن است و همه می دانند. دعوا سر این نیست؛ بی خود می گویند؛ خودشان هم می دانند. از این که جمهوری اسلامی این پیشرفت را پیدا کرده، ناراضی اند؛ مسأله این است.

ملت ایران! البته شما این موضوع را می دانید، باز هم بدانید که دشمن از یک چیزهایی عصبانی می شود؛ ما باید



حواسمان باشد. دشمن از وحدت ملی ما ناراضی است؛ می خواهد این وحدت ملی را از بین ببرد. دشمن از این که در سطوح بالای کشور، مسؤولان کشور در مسائل اساسی یک نظر و یک عقیده داشته باشند، بشدت ناراحت است. آن وقتی که می بینند رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه و مسؤولان گوناگون درباره ی فلان مسأله یک جور حرف می زنند، اینها می خواهند یقه ی خودشان را پاره کنند؛ ناراحتند؛ می خواهند اختلاف بیندازند. در این یکی دو سال اخیر شنیدید که شعار حاکمیت دوگانه داده شد! عده یی بی عقل هم در داخل همان حرفهای آنها را تکرار و نشخوار کردند. حرف مال آنهاست. حاکمیت دوگانه یعنی در مسائل اساسی و اصولی کشور، رؤسای کشور با هم دعوا داشته باشند؛ این معنای حاکمیت دوگانه است. حاکمیت دوگانه چیز نامطلوب و مضر و سم مهلک است؛ اما بعضی ها این را شعار دادند! این مال آنهاست. پیداست که مسؤولان کشور هیچ وقت در همه ی مسائل گوناگون و سلائق و سیاستهای مختلف، یک جور فکر نمی کنند؛ این که معلوم است؛ ممکن نیست که یک فکر و یک عقیده در همه ی زمینه ها مسلط بر همه ی ارکان کشور باشد؛ اما آن چه که آنها می خواهند، این نیست؛ آن چه که آنها می خواهند، اختلاف در مسائل اساسی کشور است؛ از نبود این ناراحت می شوند. از این که مدیریتهای مؤمن، فعال، علاقه مند و پرنشاط وارد میدان مدیریتهای کلان کشور بشوند و امور را با قدرت تمام به همان راهی که اصول اسلامی و منافع و مصالح ملی ایجاب می کند پیش ببرند، ناراحتند؛ از این که مردم پشتیبان حکومت باشند، ناراحتند؛ از این که جوانهای ما روح جهادگر داشته باشند، ناراحتند؛ از این که جوانهای ما مؤمن باشند، ناراحتند؛ از این که جوانهای ما در مراسم مذهبی شرکت کنند، ناراحتند. در همین شبها و در مراسمی که در این شبهای احیا هست، جوانها از طیفهای مختلف در این مراسم شرکت می کنند، اشک می ریزند، دلها را نرم و به هم نزدیک می کنند. اگر اینها را نشان بدهند، دشمنان ملت ایران تمام دلشان پر از غم می شود. بحمدالله ملت ایران حواسش جمع است. هشیار هستید؛ اما هشیار و متوجه باشید. آنها دلشان می خواهد التهاب سیاسی در این کشور باشد؛ آنها می خواهند آرامش و استقرار سیاسی در این کشور نباشد؛ آنها می خواهند دایم همه یقه ی هم را بگیرند؛ این علیه آن حرف بزند، آن علیه این حرف بزند. در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط سیاست، در محیط اداره، در محیط کارگری، می خواهند دایم التهاب و دعوا باشد؛ آنها این را می خواهند و برای این کار همه ی تلاش خودشان را هم می کنند. ملت مواظب باشند؛ جوانها مواظب باشند؛ قشرهای مختلف مواظب باشند؛ ما بحمدالله پیش می رویم. مسأله ی دوم، مسأله ی فلسطین است. این راهپیمایی که شما ان شاءالله در هفته ی آینده می کنید، بسیار مطلب مهمی است؛ این را دست کم نباید بگیرید. در قضیه ی فلسطین سه نکته ی برجسته است که من در عبارات عربی هم که خواهم خواند، به این سه نکته اشاره کرده ام. این سه نکته ی برجسته در یاد تاریخ می ماند:

نکته ی اول ظلم و جنایت کم نظیری است که امروز صهیونیست ها نسبت به مردم فلسطین مرتکب می شوند؛ این اصلاً در تاریخ ماندنی است. یک جوانی بعد از آن که این همه زجر کشیده و مصیبت دیده، جان خودش را قربان می کند، تا ضربه یی به غاصب خانه ی خودش بزند؛ خودش هم به شهادت می رسد. آنها می آیند خانه ی آن جوان و خانه ی پدر و مادرش را ویران می کنند و خانواده ی او را به شکنجه و اذیت و آزار می کشند؛ با تانک وارد اردوگاهها و شهرها می شوند؛ به خانه ها حمله می کنند و خانه ها و مزارع را ویران می کنند و آدم می کشند. امروز کشته شدن جوان، کودک، پیرمرد و پیرزن فلسطینی و غیرمسلح فلسطینی یک کار روزمره شده؛ این چیز عجیبی است؛ این حادثه یی است که واقعاً تاریخی است؛ این در تاریخ خواهد ماند.

نکته ی دومی که در تاریخ می ماند، صبر و استقامت افسانه یی ملت فلسطین است. یک ملت محاصره شده، تنها، اطرافش همه دشمن؛ اما این طور ایستاده. با گرسنگی می سازند، با غم فرزندان و داغ جوانهایشان می سازند، با ویرانی خانه ها و با خرابی مزارعشان می سازند، با بیکاری می سازند. الان چند میلیون فلسطینی - همه ی اینها که جزو احزاب و گروهها نیستند - که یک ملتند؛ زن، مرد، کوچک، بزرگ و پیر با قدرت تمام ایستاده اند. آفرین! آفرین! عجب ملت مقاومی هستند! این هم در تاریخ می ماند؛ این نکته در این قضیه درخشنده است و چشمها را در تاریخ به خودش جلب خواهد کرد.

نکته ی سوم، سکوت مجامع بین المللی و دولتهاست! این آقایان اروپایی ها که این قدر عاشق حقوق بشرند؛ این



قدر دلشان براي حقوق بشر سوخته، در مقابل چشم آنها اين حوادث انجام مي گيرد ؛ اما در بسياري از موارد سكوت مي كنند ؛ در بسياري از موارد طرف ظالم را كمك مي كنند! شگفت آور است واقعاً! حالا امريكا كه هيچ، امريكا كه خودش شريك جرم است ؛ دولتهاي امريكايي دستشان تا مرفق در خون فلسطيني ها فرورفته. اگر بنا باشد دادگاهي درباره ي فلسطيني ها حكم بكند، متهم آن دادگاه فقط شارون و صهيونيست ها نيستند، بلكه متهم آنها امريكا و همين بوش و دارودسته ي بوش و حكومتهاي امريكا هم هستند ؛ اينها هم در همان ردیف اول اتهامند ؛ اما آنها كه هيچ، مسأله، مسأله ي مجامع جهاني است ؛ مسأله ي سازمان ملل است ؛ مسأله ي دولتهاي اروپايي است كه اين قدر دم از حقوق بشر مي زنند ؛ ولي حقوق بشر را واقعاً نمي شناسند و اصلاً احترامی برايش قايل نيستند. و البته اين مسأله، مسأله ي دولتهاي ديگر هم است ؛ دولتهاي مسلمان. سكوت اينها واقعاً تعجب آور است. حالا در اين قضيه ي با اين سه نقطه ي اساسي و حساس، ملتها چه كار مي توانند بكنند؟ مي توانند روز قدس به خيابانها بيايند و شعار بدهند ؛ مشتهايشان را گره كنند و به آن ملت مبارز مجاهد پراستقامت نشان بدهند كه ما طرفدار شما هستيم ؛ اگرچه دولتهاي ما نمي گذارند يا نمي توانند به شما كمكي بكنند، بدانيد دلهاي ما با شماست ؛ اين آنها را دلگرم خواهد كرد ؛ كمك بزرگي است.

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصّالحات و تواصلوا بالحقّ و تواصلوا بالصّبر. والسّلام عليكم و رحمة الله و بركاته